



انسان گرایی ناممکن (۱۰)

فروپاشی و پسانسان گرایی

ابراهیم الرّمّاح | ترجمه: عبدالله شیخ آبادی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان‌گرایی ناممکن (۱۰) فروپاشی و پساانسان‌گرایی

«انسان‌گرایی، سنگین‌ترین میراثی است که از قرن نوزدهم به ما رسیده... و زمان آن فرا رسیده است که از شر آن خلاص شویم. وظیفه کنونی ما، تلاش برای رهایی کامل از این گرایش است.»^۱

میشل فوکو

جریان پست‌مدرن، با به لرزه درآوردن جایگاه انسان، او را از مرکز جهان و هستی به حاشیه راند. اعتماد به عقل نیز به عنوان ابزاری برای شناخت حقیقت، دیگر آن صلابت و قطعیت پیشین را نداشت. آزادی، به آرمانی برای خیال‌پردازان در اوهام فرورفته بدل شد. در واقع، نخستین هدف

۱- عبدالرزاق الدوای. مرگ انسان در گفتمان فلسفی معاصر. (۱۲۷).

فروپاشی و پساانسان‌گرایی |

پسامدرنیسم، برچیدن بساط روشنگری، ویران کردن کلان‌روایت‌های آن،
واسازی دعاوی‌اش و رسوا ساختن آن به دلیل نقشی بود که در سوق دادن
بشر به سوی نظام‌های تمامیت‌خواه، هرج و مرج و جنگ داشت.^۲

در عرصهٔ معاصر، جریان‌های فلسفی منتقدِ انسان‌گرایی شکوفایی
چشمگیری یافتند.^۳ وجه مشترک تمامی این جریان‌ها، غلبهٔ رویکردی ویرانگر
و ساختارشکنانه بود؛ رویکردی که عقل، اصول، ارزش‌ها، معناها، اهداف و
حتی تاریخ را واسازی می‌کرد.^۴ همین فضا بود که میشل فوکو را بر آن داشت
تا «مرگ انسان» را اعلام کند.

در همین راستا، «ترابشریت» (Transhumanism) در تمایز با
«پسااومانیسم» (Posthumanism) پدیدار شد؛ جریانی که به عقیدهٔ
برخی، ایدئولوژی راهبرِ فناوری‌های ترابشری به شمار می‌رود. این جنبش که

۲- سعد محمد رحیم. انسانیت در افق فرهنگ ما، در: اومانیسم معاصر عربی، (۲۴۸).

3- See: Chapter: From Humanism to Antihumanism, in: Tony Davies, Humanism

۴- عبدالرزاق الدوای. مرگ انسان در گفتمان فلسفی معاصر، (۱۵).

با نماد (H+) شناخته می‌شود، در پی آن است تا با ادغام فناوری‌های پیشرفته‌ای چون هوش مصنوعی، مهندسی ژنتیک، شبیه‌سازی و کنترل رفتار و اعصاب، وضعیت جسمی، روانی و عقلی انسان را دگرگون ساخته و آفرینش او را تغییر دهد. فرایندی که ممکن است به پیدایش موجودی دیگر و متفاوت، یعنی «پساانسان» (Posthuman)، ختم شود. این موجود، بر اساس نظریهٔ فرگشت، انسانی «برتر» خواهد بود که چه بسا انسان کنونی را از میان بردارد یا دست‌کم بر او چیره شود؛ هرچند هدف ظاهری این جنبش، غلبه بر فقر، بیماری و پیری اعلام شده است. البته برخی این فرجام افراطی را در حد یک داستان علمی-تخیلی می‌دانند.^۵

این جنبش منتقدانی نیز دارد. فرانسیس فوکویاما در کتاب خود، «پایان انسان: پیامدهای انقلاب بیوتکنولوژی»، با ابراز نگرانی عمیق، آن را از خطرناک‌ترین ایده‌های جهان می‌داند که ممکن است به نابودی انسان بینجامد، زیرا هیچ تضمینی برای استفادهٔ اخلاقی از این فناوری‌ها وجود

5- Nick Bostrom, A History of Transhumanist Thought, p,4.

ندارد. بیل مک‌کین نیز در کتاب «کافی: انسان ماندن در عصر مهندسی شده»، این حرکت را تجاوز به حریم اخلاق می‌داند.

جان کلام آنکه، انسان‌گرایی مفهوم «عبور از انسان» را تا دورترین افق‌های ممکن پیش برد و بدین ترتیب، بر مرحلهٔ نیهیلیسم (هیچ‌انگاری) مهر تأیید زد. این گرایش، در نهایت به چیزی جز بردگی بیشتر انسان و انکار آزادی و کرامت ذاتی او نینجامید.^۶ در چنین شرایطی، خودکشی، پایانی خودخواسته است که فرد بر زندگی‌اش تحمیل می‌کند؛ همان‌طور که «خودکشی یک تمدن»، پایانی داوطلبانه است که آن تمدن بر خود روا می‌دارد. بنابراین، افول این تمدن نه به دست نیرویی بیگانه، بلکه به دست خود اهالی آن رقم می‌خورد.^۷

۶- بنگرید به: عمر الخضر. استحقاق کرامت انسانی: پژوهشی در فلسفه اخلاق نیچه. (۱۴۷).

۷- ریچارد کک و کریس اسمیت. خودکشی غرب. (۱۹).

با نگاهی به انبوه داده‌های معاصر، می‌توان به آسانی بحرانی را دریافت که اندیشه غربی و انسان امروز با آن دست به گریبان است. این بحران در بطن زندگی امروز غرب و در شهادت شمار کثیری از متفکران غربی آشکار است.^۸

در سال ۱۹۶۴، جیمز برنهام (۱۹۰۵ - ۱۹۸۷) کتاب «خودکشی غرب: مقاله‌ای در معنا و سرنوشت لیبرالیسم» را منتشر کرد.^۹ پس از او، پاتریک بوکانن در کتاب «مرگ غرب»^{۱۰} هشدار داد که افق غرب در تسخیر دو گونه مرگ است: یکی مرگ اخلاقی که محصول انقلاب فرهنگی و واژگونی ارزش‌های سنتی خانواده و اخلاق است، و دیگری مرگ جمعیتی و بیولوژیک که در آمارهای رسمی هویداست و از پیرسالی لاعلاج جوامع غربی حکایت دارد. به باور او، تنها راه نجات، یک انقلاب فرهنگی معکوس برای احیای ارزش‌های دینی و اخلاقی است. او این مرگ را به‌ویژه از آن رو هولناک می‌داند که اپیدمی آن به دست

۸- عمادالدین خلیل. قالوا عن الإسلام (درباره اسلام گفته‌اند). (۳۵).

9- James Burnham, Suicide of the West: An Essay on the Meaning and Destiny of Liberalism.

10- Patrick Buchanan, The Death of the West: How Dying Populations and Immigrant Invasions Imperil Our Country and Civilization.

خود غربی‌ها ساخته شده است. بوکانن در کتابش با انتقاد از همبستگی سیاستمداران آمریکایی با همجنس‌گرایان می‌نویسد: «چنین کشوری نمی‌تواند آزاد باشد؛ زیرا آزادی بدون فضیلت ممکن نیست، و فضیلت نیز بدون ایمان وجود ندارد».

ریچارد کُک و کریس اسمیت نیز در کتاب خود با عنوان «خودکشی غرب»، بذره‌های این پایان را چنین توصیف می‌کنند: افسردگی، فرهنگ مصرف‌گرایی، تفرقه و ازهم‌گسیختگی، ابتذال و شهوت‌رانی، وجودشان را دریده است. از دید این دو نویسنده، لیبرالیسم، ایدئولوژیِ خودکشی غرب و یکی از جلوه‌های تناقض و فروپاشی آن است، زیرا به تمدن غرب اجازه می‌دهد با نابودی خود آشتی کند.^{۱۱} به تعبیر آلن یرنبرگ، امروزه بیشتر دردهای بشری نه از سر «کمبودها و موانع» همچون گذشته، بلکه ناشی از «فزونی امکانات» است.^{۱۲}

۱۱- ریچارد کُک و کریس اسمیت. خودکشی غرب. (۲۵).

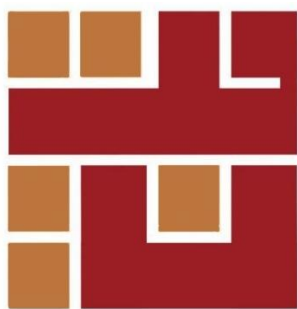
۱۲- زیگمونت باومن. اخلاق در عصر مدرنیته سیال. (۷۷).

فروپاشی و پساانسان‌گرایی |

با این همه، این صراحت غربی‌ها در گفتگو از نشانه‌های فروپاشی تمدنشان، خود یکی از عناصر قدرت آن‌هاست. بنابراین، مسلمانان نباید به صرف این اظهارات، دست روی دست گذاشته و در انتظار لحظه‌ای باشند که تاج و تخت غرب ناگهان فرو ریزد. چرا که حتی اگر چنین شود - و سنت‌های این جهانی معمولاً چنین اجازه‌ای نمی‌دهند - کرسی سروری جهان برای نشستن آن‌ها خالی نخواهد ماند و دیگر ملت‌های آماده‌ی جهش نیز در کمین هستند.

در فرهنگ اصیل اسلامی، ایده‌ی انتظارِ صرف و بی‌عملی جایی ندارد؛ بلکه اصل بر «کاشتن نهال است، حتی در آستانه‌ی قیامت».

فروپاشی و پساانسان گرایی



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies